

گفتمان‌های فکری عصر ابن بابویه و اندیشه غیبت بازخوانی کتاب کمال الدین و تمام النعمة

علی ثقفیان^۱

حسین شجاعی^۲

دریافت: ۱۳۹۸/۲/۲، پذیرش: ۱۳۹۸/۶/۱۴، صفحه ۹۷ تا ۱۲۰

چکیده

عصر ابن بابویه از دوره‌های پرتلهاب در تاریخ مذهب شیعه امامیه به حساب می‌آید. خروج امام از دسترس مستقیم در کنار تردیدافکنی دیگر فرق مردم را با حیرتی فراگیر مواجه کرد. در چنین وضعیتی ابن بابویه با نگارش کتاب *کمال الدین* تلاش نمود مهم‌ترین چالش‌های گفتمانی عصر خویش را که موجب شکل‌گیری حیرتی گسترده پیرامون امام عصر (ع) شده بود بررسی کند. به دلیل عدم انعکاس مستقیم این گفتمان‌ها در آثار تاریخی مختلف، لازم است با تحلیل و دسته‌بندی داده‌های مندرج در کتاب *کمال الدین*، مهم‌ترین جریان‌های فکری شیعیان دوره حیرت و چالش‌های گفتمانی ایشان را بازشناسیم. به نظر می‌رسد ابن بابویه خود را با سه مسئله اصلی اثبات وجود حجت الهی و تعیین یافتنش در فرزند امام عسکری (ع)، غیبت امام و عدم تنافی آن با شئون امامت، و طول عمر امام روبه‌رو می‌دیده است. مطالعه پیش‌رو برای آزمون همین فرضیه صورت می‌گیرد. می‌خواهیم دریابیم هریک از این قبیل مسائل از جانب کدام دسته از مخالفان مطرح می‌شده، و پاسخ‌های ابن بابویه در مقام رویارویی با هر کدام چه بوده است.

واژگان کلیدی: شیخ صدوق، دوره حیرت، تاریخ غیبت کبری، مهدویت.

۱. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، تهران، ایران (مسئول مکاتبات).

a.saghafiyani@ut.ac.ir

۲. دانشجوی دکتری علوم قرآن و حدیث دانشگاه تهران، تهران، ایران.

shojaeihosein030@gmail.com

درآمد

محمد بن علی بن بابویه قمی (د ۳۸۱ ق)، محدث و فقیه بزرگ شیعه امامیه در سده ۴ ق، عالمی پرتألیف است که بر پایه بیان خود او در مقدمه من لا یحضره الفقیه، شمار آثارش به ۲۴۵ اثر می‌رسد (ابن بابویه، ۱۴۱۳ ق، ۱ / ۳-۲). آثار متنوعی از وی در فقه، اعتقادات و موضوعات دیگر برجای مانده است (نک: پاکتچی، ۱۳۶۹ ش، ۶۵).

حیات وی هم‌زمان است با آغاز دوران مشهور به «غیبت کبری» و خروج امام از دسترس مستقیم شیعیان؛ رویدادی که موجب حیرت گسترده شیعیان و شکل‌گیری التهابات فکری فراوان شده بود. بازتاب چنین التهاباتی را می‌توان در مرور کتب رجالی و فرقه‌شناسی بازدید. برای نمونه، در کتاب الرجال نجاشی بالغ بر ۸۰ عنوان اثر با نام‌هایی هم‌چون الغیبة، الحیره، التحیر، الملاحم والفتن، الامامة، القائم، دلائل خروج القائم، اخبار القائم، اخبار المهدی، و الرد علی المحمدية و الجعفرية دیده می‌شود (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ۱۵، ۷۹، ۱۴۷، جاهای مختلف).

در کتب فرق نیز می‌توان اشارات فراوانی به ابهامات حاصل از بحران‌های فکری آن دوره یافت؛ بحران‌هایی گسترده که موجب شدند پس از شهادت امام دهم و یازدهم شیعیان ۱۴ فرقه پدید آید (نوبختی، ۱۴۰۴ ق، ۹۶). این میان، عده‌ای قائل به امامت محمد فرزند امام هادی (ع) و گروه بیشتری قائل به امامت جعفر بن علی (مشهور به «جعفر کذاب» در میان جریان اصلی تشیع در سده‌های بعد) شدند (اشعری، ۱۳۶۰ ق، ۱۰۱).

حتی در برخی گزارش‌ها آمده که عده‌ای ابراز داشتند امام دوازدهم که محمد بن حسن (ع) نام دارد، صاحب فرزندی است که او قائم و پرکننده زمین از عدل و داد خواهد بود (اشعری، ۱۹۸۰ م، ۳۰). دلیل اصلی این اختلافات آن بود که جانشین امام عسکری (ع) به‌طور گسترده دیده و شناخته نشد (اشعری، ۱۳۶۰ ش، ۱۰۲). به‌هرروی، جریان اصلی آن دوره را قاتلان به امامت زمان (ع) تشکیل می‌دادند (نک: اشعری، ۱۹۸۰ م، ۱۷).

طرح مسئله

ابن بابویه که خود نیز در چنین فضایی می‌زیست، کتاب *کمال الدین* را هم‌چون یکی از مهم‌ترین آثار کلامی - حدیثی آن عصر بعد از سال ۳۶۸ق و سفرهایش به خراسان درباره مهدویت نوشت (پاکتچی، ۱۳۶۹ش، ۶۴). سببی که او برای نگارش کتاب ذکر می‌کند، خود مؤید و نشان‌دهنده این التهابات فکری است. او در مقدمه کتاب می‌نویسد هنگام سفرش برای زیارت قبر امام رضا (ع)، شمار کثیری از شیعیان در نیشابور که مسئله غیبت آنان را دچار حیرت کرده بود نزدش آمدند و اشکالات خود را پیرامون امر قائم (ع) با او در میان گذاشتند.

بعد از بازگشت او به قم در حدود اوائل دهه ۳۷۰ق، یک عالمی شیعی ناشناخته به نام نجم‌الدین محمد بن حسن بن صلت قمی با او ملاقات می‌کند. وی که از سخن یکی از کبار فلاسفه و منطقیان بخارا پیرامون طول غیبت امام عصر (ع) و انقطاع اخبار ایشان دچار حیرت و سردرگمی شده بود، از ابن بابویه می‌خواهد برای ارائه پاسخی متقن به اشکالات آن فرد و دیگران، کتابی در زمینه غیبت کتابی بنویسد. ابن بابویه خود بیان می‌دارد که بعد از این مکالمات با رؤیت امام زمان (ع) در عالم خواب و دستور ایشان به نگارش چنین کتابی است که *کمال الدین* را تألیف می‌کند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۳).

تا کنون مطالعات گسترده‌ای درباره کتاب *کمال الدین* صورت گرفته است. از جمله این مطالعات می‌توان به کوشش‌های کلبرگ (۱۳۷۴ و ۱۳۸۰ش)، رحمتی (۱۳۸۳ش)، صفری فروشانی (۱۳۸۶ش)، آزادی (۱۳۹۰ش)، زرسازان (۱۳۹۰ش)، طالقانی (۱۳۹۴ و ۱۳۹۵ش)، شبیری زنجانی (۱۴۳۳ق/۱۳۹۱ش)، و صداقت کشفی (۱۳۹۶ش) اشاره کرد (نک: سراسر این آثار). با این حال، در هیچ یک از این مطالعات جریان‌ها و گفتمان‌های موجب شکل‌گیری کتاب کاویده نمی‌شوند.

مطالعه پیش‌رو وجه تمایز این اثر با مطالعات یادشده است. بناست که در آن با تحلیل محتوای کتاب *کمال الدین* دریابیم: اولاً، اهمّ جریان‌هایی که ابن بابویه در دوره خویش با آن‌ها رویارو بوده، و تلاش کرده است کتاب خود را در پاسخ به آن‌ها ساماندهی کند کدام‌ها؛ ثانیاً، آیا اثر این جریان‌ها به اندازه ای هست که شکل‌گیری گفتمان‌هایی را در دوره او رقم زند یا نه؛ ثالثاً، می‌خواهیم بدانیم اگر چنین است، آن گفتمان‌ها کدام اند، ابن بابویه در *کمال الدین* چه‌گونه با

آن‌ها رویارو می‌شود و در این مقام، به ابهامات شیعیان در عصر خویش چه پاسخ‌هایی می‌دهد. برای پاسخ به این پرسش‌ها خواهیم کوشید نخست با مروری بر اثر مخاطبان آن را در دوره شکل‌گیری بازشناسیم و به این سؤال پاسخ دهیم که ابن بابویه این کتاب را در پاسخ به اشکالات کدام جریان‌های فکری نوشته است. آن‌گاه خواهیم کوشید با تحلیل و طبقه‌بندی سرفصل‌ها و داده‌های کتاب و بر اساس میزان تأکید و تکیه‌ای که ابن بابویه در مقام بحث از مسائل مختلف بر هر یک از آن‌ها کرده، پاسخ‌های وی به گفتمان‌ها و جریان‌های فکری مختلفی را شناسایی کنیم.

۱. بی‌باوران به وجود امام دوازدهم و اشکالاتی که مطرح می‌کردند

به نظر می‌رسد که عصر ابن بابویه جریان‌های اجتماعی مختلفی در صدد القای اشکالات بر باور غیبت امام دوازدهم بودند. چنین اعتراضاتی تنها از جانب شیعیان یا حتی متدینان وارد نمی‌شد؛ بلکه حتی در گزارش‌های ابن بابویه سخن از مناظراتی میان او با ملحدان نیز می‌رود (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۸۷). با بررسی کتاب می‌توان بازتاب فعالیت‌های این گفتمان‌ها و برخی شخصیت‌های شاخص آنان را که در تقابل با گروه امامیه قرار می‌گرفتند مشاهده کرد.

الف) پیروان جعفر بن علی

از جمله این جریان‌ها، پیروان جعفر بن علی بودند که اصل ولادت فرزندی برای امام عسکری (ع) را انکار می‌نمودند (اشعری، ۱۳۶۰ ش، ۱۰۱). این جریان در دوره‌های بعدی نیز امتداد داشت. برای نمونه، ابن بابویه از عالمان یک نسل پیش از خود، از شخصیتی با نام علی بن احمد بشار یاد می‌کند که احتمالاً به این گروه انتساب داشته (قس: کمره‌ای، ۱۳۷۷ ش، ۱/۱۳۵)، و ابن قبه (برای آشنایی با وی، نک: گذشته، ۱۳۷۰ ش، ۴۴۶) در رد آراء وی اثری با عنوان *النقض علی ابی الحسن علی بن احمد بن بشار* نوشته، و ابن بابویه نیز آن را با حذف خطبه‌ها و دیباجه نقل کرده است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۵۱-۶۰).

احتمال داده‌اند که این ابن بشار همان علی طاحن متکلم مشهور فطّحی کوفه باشد که رهبری طرفداران جعفر بن علی را عهده‌دار بود (مدرسی طباطبایی، ۱۳۷۴ ش، ۱۹۳). باری، پاسخ‌های محترمانه ابن قبه نیز به آراء وی در کتاب *کمال الدین* درج شده (نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۵۳)، و از خلال آن‌ها می‌توان فهمید که ابن بشار شخصیتی معروف، صاحب نفوذ، و احتمالاً همچون خود

جعفر بن علی مرتبط با دستگاه خلافت عباسی بوده است.

ابن بابویه در جای‌جای *کمال‌الدین* برای رد استدلال‌های مخالفان از فقدان دو ویژگی علم و عصمت در مدعیان امر امامت استفاده کرده است؛ همان دو ویژگی که وجودشان در امام از نگاه او یک ضرورت انکارناپذیر است و بهتر از هر ویژگی دیگری می‌توانند به کار تشخیص امام از غیر امام بیایند (نک: دنباله مقاله).

برای نمونه، دلیل دروغ بودن ادعای امامت جعفر بن علی را ناآگاهی او به حکم الهی میراث و بی‌اطلاعی‌اش از این می‌داند که در جایی که مادر امام عسکری (ع) زنده و امّ ولد بوده‌اند او را حتی بر میراث آن امام نخواهد بود (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۱/۱۰۷). مثال ابن بابویه برای آلودگی و بی‌عصمتی جعفر هم این است که او به حکومت وقت رشوه پرداخت و درخواست کرد امامتش را تأیید کنند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۷۹). افزون بر این، از ناراحتی امام هادی (ع) در زمان تولد جعفر یاد می‌کند؛ بدان سبب که می‌دانست او شمار بسیاری از مردم را گمراه خواهد کرد (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۳۲۰). او حتی بیان می‌کند که در توقیعات رسیده از امام دوازدهم (ع) نیز حکایت امام عسکری و برادرانش داستان برادران یوسف نمایانده، و جعفر نیز فردی ناآگاه از امر دین و ناوارد به تشخیص حلال و حرام شناسانده شده است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۲/۴۸۴). حتی گفته شده است که جعفر ۴۰ شبانه روز برای یادگیری سحر از نماز دست کشید (همان‌جا؛ نیز نک: سعیدی، ۱۳۸۵ش، ۴۱۲).

ب) زیدیه

دیگر گروهی که پیروانش بر امامیه اشکالات زیادی در امر غیبت وارد می‌کردند، زیدیه بود. ابن بابویه مهم‌ترین جریان مخالف امامی را در آن عصر زیدیه می‌شناساند: «إنما ذکرنا هذه الفصول فی أول کتابنا هذا؛ لأنها غایة ما يتعلق بها الزیدية و ما ردّ علیهم و هی أشد الفرق علینا» (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۱۲۶).

در موارد متعددی ابن بابویه بدون ذکر نام از عالمی زیدی یاد می‌کند که اعتراضات زیادی را بیان کرده است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۹۶، ۹۸، ۱۰۰؛ نیز نک: رحمتی، ۱۳۸۳ش، ۵۵). باری، یک شخصیت برجسته این جریان در عصر غیبت صغری قطعاً ابوزید علوی بوده است (ابن بابویه، همان، ۹۴). ابوزید کتابی با عنوان *الأشهاد* نوشته، که عالم بزرگ شیعی ابن قبه نیز در کتاب *نقض*

الاشهاد با ذکر بخش‌های مهمی از آن به رد آراء وی پرداخته است (نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۹۴-۱۲۶).

ابوزید در کتاب *الاشهاد* کوشیده است برخی اعتقادات امامیه مانند باور به ضرورت وجود نص و وصیت امام قبلی بر امامت امام بعدی را نقد کند (انصاری، ۱۳۷۹ ش، ۱۲۸). افزون بر این، او اعتقاد امامیه بر علم غیب امامان را نیز برنتافته، و در برابرش استدلال کرده است: «فإن أhalوا علی الأباطیل من علم الغیب و أشباه ذلك من الخرافات و ما لا دلیل لهم علیه دون الدعوی عورضوا بمثل ذلك لبعض» (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۱۱۶). شاید ابن بابویه در مقام رویارویی با همین نقد است که باور به آگاهی امامان شیعه (ع) از علم غیب را نفی می‌کند، معتقد به آن را کافر و مشرک معرفی می‌شناساند و چنین علمی را فقط از برای خدا می‌داند (همان، ۱۱۶)؛ آن‌گاه علم امام را به آگاهی او از احکام الهی و حلال و حرام منحصر می‌کند (همان، ۱۰۷-۱۰۹).

ابن بابویه نیز با استناد به حدیث ثقلین در پاسخ به گفته‌های ابوزید علوی می‌گوید به حکم عقل، عترتی که مفارقت از قرآن ندارد کسی است که عالم به معارف قرآن باشد؛ وگرنه دیگران را به گمراهی خواهد کشاند. او با تکیه بر این معنا استدلال می‌کند که لزوماً هر کسی از عترت پیامبر اکرم (ص) را نمی‌توان امام گرفت و امام باید جامع علم دین باشد. سپس می‌گوید اگر مخالفانی همچون زیدیه در میان امامانشان کسی با این اوصاف دارند معرفی کنند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۹۴-۹۵).

نیز، در نقد باور زیدیه مبنی بر ضرورت امامت فردی قائم به سیف می‌گوید که صرف اقدام به جنگ دلیل برتری کسی نیست و اگر این‌گونه بود، امام حسین بر امام حسن (ع) برتری داشت. افزون بر این، اقدام به جنگ نیازمند علم به احکام شرعی آن است و کسی که از این امور آگاهی ندارد با جنگجویی بر دیگران تقدم پیدا نمی‌کند (همان، ۱۱۷-۱۱۸).

اعمال فشار زیدیان بر شیعیان در مجادلات اعتقادی منحصر نبود. ابوحنیفان توحیدی گزارش می‌دهد صاحب بن عباد (د ۳۸۶ق) وزیر مشهور آل بویه که خود را زیدی‌مذهب می‌شناساند، محدثانی شیعی از جمله ابن بابویه را از ری پراکند و تبعید نمود (ابوحنیفان توحیدی، ۱۹۹۲م، ۱۶۶-۱۶۷).

پ) جریان‌های غیرشیعی

از دیگر جریان‌هایی که تلاش کرده‌اند اعتقادات امامیه را نقد کنند، معتزلیان بودند. شخصیت‌هایی از معتزله همچون ابوالقاسم بلخی (د ۳۱۹ ق) تلاش گسترده‌ای در نقد باورهای شیعی می‌نمودند (برای آشنایی بیشتر با این شخصیت: نک: زریاب خوبی، ۱۳۷۳ ش، ۱۵۱؛ نیز برای اشاره ابن بابویه به او، نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۷۹).

تلاش ابوالقاسم بلخی در نقد باورهای شیعیان امامی تا بدان جا است که وقتی کتاب ابن قبه با عنوان *الانصاف فی الامامة* به دست وی می‌رسد نقضی با عنوان *المسترشد فی الامامة* بر آن می‌نویسد و چون ابن قبه با کتاب *المستثبت* آن را رد می‌کند، ابوالقاسم بلخی نیز نقضی دیگر بر این اثر جدید می‌نویسد (نجاشی، ۱۳۶۵ ش، ۳۷۶). به نظر می‌رسد اشکالات ابوالقاسم بلخی تنها متوجه شیعیان امامی نبوده، و او به نحو گسترده‌ای به نقد باورهای عموم شیعیان می‌پرداخته است. شاهد این امر سخن ابن قبه است که به ابوزید علوی می‌گوید استدلال تو بر ضد شیعیان امامی همانی است که معتزلیان در برابر خود شما زیدیان به کار می‌گیرند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۱۱۹).

۲. ضرورت وجود امام دوازدهم

بر پایه آنچه گفته شد می‌توان دریافت ابن بابویه مباحث مختلفی را که در *کمال الدین* آورده از چه روی، و در مقام پاسخ به کدامین اشکال تنظیم کرده است. آغاز بحث ابن بابویه در *کمال الدین* با تبیین این معناست که خداوند فرموده که خود خلیفه‌ای را روی زمین قرار می‌دهد و با کار بست تعبیر «انّی جاعل» (بقره/ ۳۰) بر این تأکید نموده است که دیگران صلاحیت ندارند کسی را در چنین جایگاهی قرار دهند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۹).

او بدون این که تصریح کند، عملاً خلیفه الله را با امام مفترض الطاعة مترادف می‌انگارد. آن گاه برای تقویت نگرش غالب شیعیان نخست می‌کوشد ویژگی‌های برجسته‌ای را که باید یک چنین خلیفه‌ای در مقام جانشینی خداوند از آن‌ها برخوردار باشد یاد کند؛ سپس نشان دهد که چنین ویژگی‌هایی همواره و در مقاطع زمانی مختلف لازم اند. بر این اساس، از یک سو مدعیان امامت از دیگر فرق را فاقد این اوصاف می‌شناساند و از دیگر سو، بر لزوم استمرار امامت در همه دوران‌ها تأکید می‌کند.

الف) لزوم برخورداری امام از علم و عصمت

از نگاه ابن بابویه، کسی که قرار است در جایگاه امام همچون حجت الهی قرار گیرد باید از ویژگی‌های شخصیتی ممتازی نسبت به دیگران برخوردار باشد. او در این باب از علم، حلم، تقوا، عصمت، سخاوت و وفا یاد می‌کند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۱۵). در این میان، به نظر می‌رسد که تأکید او بر دو ویژگی عصمت و علم بیش از دیگر موارد است. او این دو را همچون صفات محوری امام یاد می‌کند؛ صفاتی که از دید وی شیعیان می‌توانند با تکیه بر آن‌ها امام خود را بشناسند.

ابن بابویه در *کمال الدین* تعریفی از عصمت باز نمی‌نماید؛ اما از خلال دیگر آثار وی می‌توان دریافت مراد وی از عصمت حالتی روحی است که در نتیجه علم امام بر او حاصل می‌گردد و موجب فهم صحیح دین و پرهیز از محرّمات الهی می‌شود. او عصمت را لازمه امر امامت می‌داند. بر اساس دیدگاه ابن بابویه از ویژگی‌های مهم شخص معصوم آن است که به قرآن چنگ زده است و قرآن به او و او به قرآن دلالت می‌کند (نک: ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱۳۲).

از نگاه ابن بابویه، امام مبین و راهنمای آشکار خداوند قرآن و احادیث پیامبر اکرم (ص) است؛ اما این منابع به اشکال مختلفی قابل تأویل اند. بنابراین، ضرورت دارد شخصی آگاه به قرآن کریم و روایات که فهم صائبی از آن‌ها دارد برای هدایت مردم وجود داشته باشد (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱۳۳-۱۳۴). نیز، لازم است چنین شخصی مبرا از خطا و دروغ باشد تا منظور صحیح کلام الهی و احادیث اهل بیت (ع) بی‌ابهام برای مردم بیان شود و اگر چنین شخص آگاهی وجود نداشته باشد، میان مردم اختلاف خواهد افتاد (همان‌جا).

از نظر ابن بابویه این صلاحیت اخلاقی بالا برای کسی که در جایگاه امامت قرار می‌گیرد ضروری است؛ چرا که امام خلیفه خداست و اگر شخص آلوده‌ای به این مقام برسد سبب خیانت به خلق می‌شود. آن‌گاه انسان‌ها خداوندی را که چنین خلیفه‌ای ارسال کرده است خائن خواهند شناخت. پس بر خدا واجب است که این خلیفه یا همان امام، از خطا و اشتباه مصون باشد (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۱۰).

ابن بابویه در *کمال الدین* بیان می‌دارد از آن جا که ویژگی عصمت در ظاهر خلیفه آشکار نیست (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۸۵) و مردم در شناخت این صفت ناتوان اند و جز با معرفی علّام

الغیوب راهی بدان نمی‌برند (همان، ۶۵) اعتقاد به آن امری تعبدی، و نفی آن معادل انکار اصل امامت است (همان، ۸۵). او که در دیگر آثارش نیز بر این تأکید می‌کند که امامت جز با آخبار و نصوص برای مردم آشکار نمی‌شود (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱۳۲)، در بخش‌های مختلفی از *کمال الدین* هم بر این تأکید می‌کند که امامت جز با نص و اشاره از جانب خداوند شناختی نیست (برای نمونه، نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۱۵). هم‌چنین، از قول ابن قبه — عالم شیعی معاصرش — بیان می‌دارد که امام از دنیا نمی‌رود مگر این که بر امام پس از خود تصریح نماید (همان، ۶۰). در ادامه بحثش نیز بخش قابل توجهی از اثر خود را ذیل باب مفصلی با عنوان نصوص بر امام عصر (ع) جای داده است (همان، ۲۵۰-۴۱۰).

چنان که گفتیم، ابن بابویه عصمت را حالتی ناشی از علم امام می‌داند. براین پایه، از نظر وی ویژگی علم برجسته‌ترین صفتی است که وجود آن در تمام دوره امامت امام برای او لازم است (ابن بابویه، ۱۴۱۴ق، ۹۶). از آن‌جاکه امام جانشین مقام نبی می‌شود، باید به دین خدا و احکام حلال و حرام آن آگاه باشد تا امور مردم را رفع و رجوع کند و مردم را از زیاده و نقصان در دین آگاه نماید. از نگاه ابن بابویه از دلایل روشن بر امامت، ضرورت آشکار همین امر است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۹۱). وی در این مقام به سخن ابن قبه استشهد می‌کند که امامت جز با علم امام به دین و شناخت احکام الهی کامل نمی‌شود (همان، ۹۹).

ابن بابویه می‌گوید ویژگی علم امام آن است که هیچ‌گونه خطا و غلط و نسیان در آن راه ندارد (همان، ۹۲/۱). نیز، علم امام جامع است. جامعیت علم امام سبب می‌شود در موارد اختلاف امت در تأویل کتاب و سنت، بتوان به گفته او تمسک کرد (همان، ۹۴). از این رو، ائمه اعلیٰ انسان‌ها هستند و شایسته نیست کسی بخواهد به آن‌ها چیزی بیاموزد (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۶۶۱). ابن بابویه معتقد است که در مسئله علم امام باید به محدوده و منبع علم نیز توجه کرد. محدوده علم امام یعنی چه اموری متعلق علم امام قرار گرفته، و منبع علم به معنای این است که امام این علم را از چه سرچشمه‌هایی اخذ می‌کند؛ چه، سنت امامان بر این بود که نزد احدی از مردم درس نیاموزند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۹۱).

از دیدگاه ابن بابویه محدوده و دایره علم امام فراتر از احکام الهی و حلال و حرام است. او در این باره در برخی آثار دیگرش به روایتی از قول امام باقر (ع) استناد می‌کند که در بیان نشانه‌های

امام فرمودند: «هرگاه پرسشی از او شود پاسخ گوید، اگر پرسشی نشود خود آغازگر سخن است و مردم را از آنچه در آینده واقع شود خبر می‌دهد و همه زبان‌ها را می‌داند» (ابن بابویه، ۱۴۰۳ق، ۱۰۲). در جای دیگری نیز، بعد از بیان روایتی که برپایه آن علی (ع) خود را علم الله و قلب الله می‌خوانند، شرح می‌دهد یعنی علی (ع) قلبی است که خدا آن را ظرف علم خود قرار داده (ابن بابویه، ۱۳۹۸ق، ۱۶۴).

می‌دانیم شیعیان پیرامون منبع علم امام دو نظر داشته‌اند؛ یکی کسب علم از طریق وراثت از آباء با استناد به کتب و علوم آنان، و دیگری، ارتباط با عالم غیب مانند کسب علم از طریق ملائک (برای تفصیل بحث در اینباره، نک: نادم، ۵۷-۵۸). عموم بیانات ابن بابویه در *کمال الدین* حکایت از این دارد که منبع علم امامان شیعه (ع) را علم پیامبر اکرم (ص) و نحوه دسترسی به آن را هم از طریق وراثت می‌دانسته است (نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۹۱، ۲۲۳-۲۲۴؛ نیز نک: همو، ۱۴۰۳ق، ۱۰۲).

ابن بابویه در کتاب *کمال الدین* بابی در بحث از نحوه دوم انتقال علم یا مثلاً محدث بودن امام نپرداخته است؛ باین حال، گاه در این کتاب روایاتی می‌آورد که نشان می‌دهد او مخالفتی بنیادین با چنین طرز فکری ندارد. برای نمونه، از علی (ع) روایتی نقل می‌کند که فرمودند: «أنا وأحد عشر من صُلبي أئمة مُحدّثون» (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۳۰۴)؛ یا مثلاً، از امام صادق (ع) نقل می‌کند که فرمودند: «نحن إثنا عشر مُحدّثون» (همان، ۳۳۹). نیز، در صفحات پایانی اثر به علم موهبتی و الهام الهی امامان (ع) اشاره می‌کند: «هدایت‌کننده امام خدا ست که به او الهام می‌کند؛ چنان که به مادر موسی (ع) الهام کرد؛ بنابراین، همه علم و دانش امام از جانب خدا و پیامبر (ص) به او رسیده است» (همان، ۶۶۱).

ب) دیگر علل نیازمندی به امام در همه دوران‌ها

ابن بابویه در فصلی دیگر از اثر توضیح می‌دهد زمین بدون حجت الهی — چه آشکار، چه پنهان — باقی نمی‌ماند، نظم نظام آفرینش، صلاح زمین، بارش باران، و راه مستقیم به سوی خدا به واسطه وجود آن‌هاست، و اگر نباشند زمین و اهلش نابود خواهند شد و امان‌شان از میان خواهد رفت. محور این بخش، روایت «لو بقیة الارض بغير امام ساعة لساخت» (همان، ۲۰۱) است که سایر روایت آن نیز با اختلافات اندکی در لفظ همین معنا را می‌رسانند.

ابن بابویه می‌کوشد از این معنا دفاع کند که غیاب امام به معنای وجود نداشتن او نیست. او روایتی را نقل می‌کند که برپایه آن زرارة بن أعین از امام صادق (ع) می‌پرسد «آیا ممکن است امامی از دنیا برود و جانشین نداشته باشد؟». امام پاسخ منفی می‌دهد و می‌فرماید اگر امام نباشد زمین نابود خواهد شد (همان، ۲۰۴). در این طیف از روایات، از ناممکنی بقاء زمین بی‌عالم هم سخن به میان رفته (همان، ۲۰۳)، که در آن «عالم» تعبیر دیگری برای حجت و امام است.

یکی از راهکارها برای اثبات وجود حجت الهی این است که نشان داده شود در طول تاریخ هیچ زمانی نبوده است که زمین از حجت الهی خالی بماند. ابن بابویه در بخش مفصلی با همین عنوان تلاش می‌کند این اتصال را تا زمان خود ثابت کند. تفاوت این بخش با بخش قبلی در این است که در بخش قبل، او به دنبال اثبات وجود حجت الهی و در این بخش درصدد بیان عدم انقطاع این سلسله است. در این جا به روایاتی استناد می‌کند که نام انبیاء را از حضرت آدم تا خاتم برشمرده‌اند (همان، ۲۱۲).

برپایه روایات او در این بخش، انتخاب هر نبی به نص امام قبلی و شناخت او از طریق آثار نبوت و علم و ایمان تحقق می‌پذیرفته است (همان، ۲۱۴). اوصیاء بعد از پیامبر اکرم (ص) به اوصیاء بنی اسرائیل تشبیه شده‌اند (همان، ۲۲۰). اگر در زمین دو نفر باقی مانده باشند، حتما یکی از آنها حجت الهی است (همان، ۲۲۳). اگر در شرایطی دو نفر احتمال امامتشان بود، حتما یکی امام است و دیگری خاموش و صامت است و نمی‌توان در آن واحد دو امام داشت. هر امامی باید امام بعد از خود را بشناساند (همان، ۲۲۴).

در این بین یکی از روایاتی که با الفاظ و اسانید گوناگون ۱۹ بار نقل شده، حدیث تقلین است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۴۳). ابن بابویه می‌خواهد نشان دهد که یاد شدن اهل بیت (ع) در کنار *قرآن* همچون شرط هدایت و تأکید بر جدا نشدنشان تا زمانی که بر پیامبر اکرم (ص) در بهشت وارد شوند نشان می‌دهد که در همه اعصار حجت خدا وجود دارد.

پ) فرزندان امام عسکری (ع) به مثابه حجت الهی

مهم‌ترین پرسش شیعیان عصر ابن بابویه امکان وجود فرزندی برای امام عسکری (ع) بود که بتواند حجت الهی و امام دوازدهم شیعیان باشد. با توجه به فراوانی داده‌های اثر ذیل این سرفصل به نقل از ابن قبه و ابوسهل نوبختی (برای آشنایی با وی، نک: انصاری، ۱۳۷۸ش، ۵۷۹) می‌توان

فهمید که این بحث میراث یک نسل پیش‌تر است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۸۸-۹۴)؛ برخلاف بحث عدم تنافی غیبت با شئون امامت و طولانی شدن عمر حضرت که عموماً در کلمات خود ابن بابویه دیده می‌شود و به دلیل فاصله زمانی او نسبت به ولادت حضرت در دوره‌ای متأخرتر شکل گرفته است.

به طبع مهم‌ترین سؤالی که در نتیجه دسترس نداشتن به امام برای شیعیان ایجاد می‌شد، پرسش از اصل وجود چنین امامی بود. در زمان حیات امام عسکری (ع) حکومت امام را در حصر گرفته بود. به همین سبب، جز روایاتی معدود - که حکایت می‌کردند امام فرزند خود را به برخی خواص یارانش معرفی کرده است (نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۳۴-۴۳۵) - شاهدی بر وجود چنین فرزندی برای امام وجود نداشت. در چنین شرایطی طبیعی است مردمی که تا پیش از این در زمان ائمه سابق جانشین ائمه را آشکار و علنی مشاهده می‌کردند، بعد از درگذشت امام عسکری (ع) دچار حیرت شوند که بعد از امام عسکری (ع) جانشین ایشان کیست. سختی امر چنان بود که حتی در زمان سازمان وکالت نیز این معرفی صورت نگرفته بود (حسین، ۱۳۸۵ش، ۱۱۳).

در نتیجه این شرایط برخی از شیعیان در اصل وجود چنین امامی دچار تردید شده بودند؛ تردیدی که از زمان درگذشت امام عسکری (ع) آغاز شده بود و در زمان حیات ابن بابویه هنوز از مسائل مهم و حائز اهمیت به‌شمار می‌رفت. به همین سبب ابن بابویه بحث‌های متعددی را در مقدمه *کمال الدین* در این باره مطرح کرد. مقدمه *کمال الدین* که بخش وسیعی از این کتاب را در برمی‌گیرد نه به شکلی تلویحی، بلکه به صراحت از اشکالاتی سخن به میان می‌آورد که مخالفان امامیه ترویج و شایع نموده بودند. آن‌ها برای غیبت امام لوازم و تالی‌های فاسد بسیار بیان می‌کردند. برای نمونه، اشکال می‌کردند اساساً چه دلیلی وجود دارد تا بگوییم فردی غائب که عموم هم او را نمی‌شناسند و ندیده‌اند وجود دارد (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۵۱-۶۴-۸۳-۹۰-۱۱۳).

این مخالفان حضور نداشتن امام در میان پیروان را دستاویزی برای حمله به دیگر معتقدات شیعیان امامی همچون امامت دیگر ائمه (همان، ۲۰)، وجوب اطاعت امام (همان، ۵۱-۸۳)، وجود ۱۲ امام (همان، ۶۷)، وجود نصی حاکی از وجود امام دوازدهم (همان، ۶۱)، بداء (همان، ۷۰)، آگاهی امام از علم غیب (همان، ۱۰۹)، برخورداری امام از عصمت (همان‌جا) و تقیه (همان، ۱۱۱) قرار

داده بودند.

ابن بابویه پس از بیان هر اشکال به تفصیل پاسخ می‌دهد. محور پاسخ‌های وی این است که اولاً، غیبت مساوی معدوم بودن امام نیست؛ چرا که ظهور حجت الهی در مقام پیشوایی نیازمند امکان تدبیر امر است و فقدان این شرط سبب می‌شود او غایب گردد (برای نمونه، نک: همان، ۲۰، ۵۱، ۶۱، جاهای مختلف). ثانیاً، حجم فراوان اخبار و نصوص دال بر امامت فرزند امام عسکری (ع) از امامانی رسیده که امامت خودشان نیز به طور قطع و یقین ثابت شده است و از همین رو می‌تواند اثبات‌کننده وجود جانشینی برای امام عسکری (ع) است.

۳. امکان وجود امام دوازدهم

همه آن‌چه تا کنون گفته شد حاکی از کوشش‌های ابن بابویه در مقام دفاع از ضرورت وجود امام دوازدهم است. تلاش‌های فکری او بُعد دیگری نیز دارد. وی بذل جهد گسترده‌ای نیز در این کتاب دارد تا نشان دهد در عمل نیز چنین امامی متولد شده است و گرچه ناشناس و دور از چشم اکثر مردم و وظائف امامت خود را دنبال می‌کند.

الف) استتهاد به توقیعات امام عصر (ع)

در بخشی از اثر نامه‌های افراد به حضرت و پاسخ‌های ایشان بیان شده است. وی می‌خواهد بیان کند که صدور توقیعات با لحاظ این نکته که در بسیاری از موارد، کتابت نامه به خط حضرت بوده تأییدی بر وجود امام و غیبت او است (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۸۳). در بسیاری از موارد نیز تصریحی به نام امام عصر نشده، و ابن بابویه با تکیه بر قرائنی همچون توضیحات نواب در ضمن نامه آن را از جمله توقیعات امام عصر شناسانده است (برای نمونه، نک: همان، ۵۰۹).

این توقیعات را می‌توان در چهار دسته مسائل اعتقادی (همان، ۴۸۲-۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۹، ۵۰۸-۵۱۰)، احکام (همان، ۴۸۳، ۴۸۵، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۷، ۵۲۱)، پاسخ به درخواست‌های عموم (همان، ۴۹۴-۵۰۲) و دعا (همان، ۵۱۲-۵۱۶) طبقه‌بندی کرد. این دعاها در بردارنده مضامینی بازنماینده فضای فکری شیعیان در آغاز عصر غیبت کبری، و راه‌حلهایی برای غلبه بر این بحران‌ها است. برای نمونه، در دعای مشهور «اللهم عرفنی نفسک...» که به روایت از محمد بن عثمان عمروی - نایب سوم امام زمان (ع) در عصر غیبت صغری - از آن حضرت رسیده است (همان‌جا)،

افزون بر یادکرد نام تک تک امامان ۱۲ گانه شیعه، به شیعیان آموزش داده می‌شود که درباره اسباب و علل غیبت و حکمت الهی در آن پرسش نکنند و به خواست خدا راضی باشند. نیز، آموزش داده می‌شود که شیعیان در اثر طولانی شدن غیبت نباید یقین خود را به حیات او از دست بدهند: «اللَّهُمَّ وَ لَا تَسْلُبْنَا الْيَقِينَ لِطُولِ الْأَمَدِ فِي غَيْبَتِهِ وَ انْقِطَاعِ خَبَرِهِ عَنَّا» و به نوعی از شیعیان درخواست می‌شود که اموری مانند مخالفت علنی با دشمنان را و انهد تا احتمالاً قدری مخالفت‌ها با امامیه سامان گیرد: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تَأْذَنَ لَوْلِيكَ فِي إِظْهَارِ عَدْلِكَ فِي عِبَادِكَ وَ قَتْلِ أَعْدَائِكَ فِي بِلَادِكَ حَتَّى لَا تَدَعَ لِلْجَوْرِ يَا رَبِّ دَعَامَةً إِلَّا قَصَمْتَهَا وَ لَا بِنِيَّةٍ إِلَّا أَفْنَيْتَهَا» (نک: همان، ۵۱۲-۵۱۶).

ب) مرور گزارش‌ها درباره ولادت امام زمان (ع)

این بابویه در بخشی دیگر از اثر تلاش می‌کند با بیان روایاتی که هر کدام به نحوی بر تولد امام دلالت دارند، وجود ایشان را ثابت کند. در این باب داده‌هایی مربوط به تاریخ و نحوه ولادت، اقرار امام به شهادتین و امامت ائمه در بدو تولد، و رشد سریع و زود هنگام او مشاهده می‌شود (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۲۵-۴۳۴).

در برخی روایات ولادت (همان، ۴۲۶) حکایت‌هایی ذکر می‌شود که در آنها بر جنبه‌های اسطوره‌ای و قدرت‌های خارق‌العاده امام تأکید می‌رود؛ مثلاً گفته می‌شود که روح‌الامین و دیگر فرشتگان به شکل پرنده بالای سر امام عسکری (ع) پرواز کردند و امام زمان (ع) را از او گرفته، با خود بردند و این‌گونه، یادآور می‌شوند که از همان آغاز تقدیر الهی بر پنهانی ولادت و رشد این امام تعلق گرفته است.

این روایت‌ها وقتی در کنار دیگر روایات قرار می‌گرفتند که در آنها دوازدهمین امام شیعیان همچون قائم ایشان یاد می‌شد، ارزشی فراتر از صرف اثبات ولادت امام دوازدهم پیدا می‌کردند و به ساختار کلی معارف شیعی نیز شکلی خاص می‌دادند. از دوران ابن بابویه به بعد، امامیه این روایات را هم‌چون حقائق تاریخی پذیرفتند؛ حال آن که گفته می‌شود پیش از آن ولادت امام دوازدهم را صرفاً بر مبنای حقائق تاریخی و بدون آراستن آن با گزارش‌هایی اعجاز‌آمیز از این دست می‌نگریستند (نک: حسین، ۱۳۸۵ش، ۱۱۳-۱۱۴).

پ) ذکر کسانی که امام زمان (ع) را ملاقات کرده‌اند

ابن بابویه در ادامه به بیان داستان‌هایی می‌پردازد حاکی از آن که در آن که افراد امام دوازدهم

را ملاقات کرده، و با ایشان سخن گفته‌اند. نخستین حکایت از این دست، گفتار کسی است که اوصاف ظاهری امام (ع) را در لحظه ولادتش بیان می‌دارد (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۳۴). به همین ترتیب، حکایات مختلفی از افراد مختلفی نقل می‌شود که هر یک در دوره‌ای نزد امام دوازدهم آمده، و سخنی از وی شنیده‌اند. در یک روایت نیز که ابن بابویه از قول معاویه بن حکیم، محمد بن ایوب و محمد بن عثمان عمروی نقل می‌کند ۴۰ نفر امام دوازدهم را ملاقات کرده، و ملزم به اطاعت از وی شده‌اند (همان، ۴۳۵).

از موارد جالب این دیدارها می‌توان به داستان ملاقات سعد بن عبدالله اشعری در سامراء با امام (ع) بعد از مناظره با یک ناصبی و ناتوانی در غلبه بر او اشاره کرد. در این ملاقات او سؤالاتی را از امام درباره مسائل اعتقادی و فقهی مختلف می‌پرسد و امام به او یاد می‌دهد که چه‌گونه آن‌ها را پاسخ گوید (همان، ۴۰-۴۱؛ نیز نک: مهرش، ۱۳۸۶ش، ۸۷).

ذکر نام وکلای امام دوازدهم در نواحی مختلف یا ملاقات‌های ایشان با امام (ع) را نیز باید ذیل همین فصل گنجانند (همان، ۴۴۲-۴۴۳). همچنین، گزارش‌ها درباره حضور ناشناس امام در مراسم حج (همان، ۴۴۰) یا ملاقات‌های او با جعفر بن علی (همان، ۴۷۴-۴۷۸).

۴. غیبت امام دوازدهم

مخالفان امامیه افزون بر آن که منکر اصل ولادت فرزندی برای امام عسکری (ع) و امتداد امامت از طریق وی بودند، باور شیعیان به غیبت این امام را نیز بر نمی‌تابیدند؛ این که چه‌طور می‌توان شخصی را امام دانست که هیچ‌به‌او دست‌رس نیست و در عین حال او می‌تواند همه وظائف امامت خود از جمله هدایت مردمان و اقامه حدود الهی را ایفاء کند.

شیعیان خود هم از تصور این که امامی داشته باشند، اما هیچ خبری از وی دریافت نکنند و آثارش به کلی منقطع شود متحیر بودند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۳). این‌گونه، لازم بود ابن بابویه پس از احتجاج بر ضرورت و امکان وجود چنین فرزندی، نشان دهد اولاً، این فرزند بر پایه حکمتی الهی از نظرها پنهان گردیده است و در عین حال، شئون امامت خود را نیز دنبال می‌کند.

الف) اثبات غیبت امام

ابن بابویه نخست می‌کوشد اصل غیبت را تبیین کند. او برای اثبات پدیده غیبت علاوه بر بیان

روایات و شرح و توضیح آنها به استدلال‌های عقلی کلامی نیز می‌پردازد. حجم قابل توجهی از استدلالات عقلی و روایات کتاب ناظر به تبیین واقعه غیبت به انحاء مختلف است. برای نمونه، در فصلی به بیان غیبت انبیا مختلف می‌پردازد و گاه گزارش‌هایی نقل می‌کند که با روایات مشهور دیگر در تعارض، یا ناظر به اموری مبهم و نامعلوم است. او در این بخش از غیبت ادریس نبی، نوح، صالح، ابراهیم، یوسف و دیگر انبیاء (ع)، و هم، احوال منتظران ایشان می‌گوید. مثلاً، در سخن از غیبت عیسی (ع) روایت می‌کند ولادت او نیز مخفی و دور از انتظار بوده (همان، ۱۵۳-۱۵۹)، چند غیبت مختلف داشته که تنها یکی از آنها ۲۵۰ سال به طول انجامیده، پیروانش را از این غیبت‌ها آگاهی نبوده، و علم آن در انحصار اوصیانش بوده است (همان، ۱۶۰). او در ادامه اخبار آغاز بعثت پیامبر اکرم (ص) و نحوه اسلام آوردن امثال سلمان فارسی را ذکر می‌کند (نک: همان، ۱۶۳-۱۶۴) و می‌خواهد بدین وسیله نشان دهد که در بیش از ۲۵۰ سال از فاصله زمانی ۵۰۰ واندی‌ساله میان ولادت عیسی (ع) و محمد (ص)، نبی آشکار یا وصی مشهودی در میان مردم حضور نداشته است (همان، ۱۶۱).

او با تأکید بر نقل این قبیل روایت‌ها از طرق غیرامامی احتجاج می‌کند که نمی‌شود غیبت انبیاء مختلف را پذیرفت؛ اما غیبت امام دوازدهم (ع) را انکار کرد. افزون بر این، به نحو گسترده‌ای دست به نقل روایات عامه درباره مهدی امت و این که مهدی از نسل پیامبر اکرم (ص) است می‌زند؛ روایاتی هم چون «المهدی منا اهل البیت یصلح الله له امره فی لیلۃ» که در منابع روایی مختلف عامه نیز به نحو گسترده‌ای نقل شده‌اند (نک: ابن ابی شیبۀ، ۱۴۲۵ق، ۵۸۷۰؛ احمد بن حنبل، بی‌تا، ۱۹۱؛ ابن ماجه، بی‌تا، ۹۹۶؛ نعیم بن حماد، بی‌تا، ۲۶۹).

ابن بابویه تلاش کرده است با آوردن روایاتی علت غیبت امام زمان (ع) را شرح دهد. این روایات نشان می‌دهند که دلیل غیبت امام احتراز او از پذیرش بیعت حاکمان جور (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۴۷۹-۴۸۰)، ترس از به خطر افتادن جان او، و لزوم تکرار غیبت در این امت همچون یکی از سنت‌های انبیاء (همان، ۴۸۱) است. نیز، بر این تأکید می‌کند که تمام دلیل غیبت امام آشکار نیست و وجه حکمت آن بعد از ظهور آشکار می‌شود (همان، ۴۸۲). او در ضمن این بحث از تبیین علت غیبت نیز فراتر می‌رود به طور ضمنی یادآور می‌شود مادامی که علل غیبت امام (همچون خوف از قتل او) باقی اند، ظهور او تحقق نخواهد یافت (همان، ۲۰، ۴۸۱).

ب) نحوه استمرار شئون امامت در ایام غیبت

ابن بابویه با ذکر نمونه‌هایی از انبیاء مختلف می‌کوشد نشان دهد که غیبت ایشان منافاتی با شئون نبوت نداشته است. از جمله، به غیبت موسی (ع) یا غیبت پیامبر اکرم (ص) در زمان اختفا در غار در حین هجرت اشاره می‌کند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ ش، ۱ / ۲۷-۲۹، ۴۸). او توضیح می‌دهد حین اختفاء پیامبر (ص) امکان مراجعه همه مردم برای سؤال درباره مسائل دینی وجود نداشت؛ چون در این صورت مخفی بودن در غار بی‌معنا می‌گشت و هدف خاص پیامبر (ص) از آن تأمین نمی‌شد. در عین حال، پنهان شدن پیامبر (ص) نقضی بر نبوتش نبود؛ زیرا نمایندگان او در میان مردم حضور داشتند که ارتباط او با عموم را به نحو غیرمستقیم برقرار می‌کردند و این‌گونه، حجت الهی از میان مردم رخت برنیسته بود. ابن بابویه می‌گوید که پنهان شدن پیامبر (ص) در شعب ابی طالب نیز نمونه‌ای دیگر از غیبت وی بود و هیچ آسیبی نیز به رسالتش وارد نمی‌کرد (همان، ۸۵). او توضیح می‌دهد پیامبر (ص) بعد از تحقق هدف اختفا — که همان حفظ جان ایشان بود — خارج شدند و دعوت خویش را ادامه دادند. در ادامه می‌گوید که مثل امام نیز همین است و غیبت منافاتی با امامتش ندارد (همان، ۴۸).

در ادامه توضیح می‌دهد که در بیش‌تر امور دینی و احکام اسلامی اعتقاد متعبدانه به غیب لازم است و در قرآن این اعتقاد مقدم بر باور به نماز و روزه و دیگر احکام ذکر می‌شود. بر این پایه می‌افزاید وجود برخی اوصاف در امام همچون عصمت نیز تنها متعبدانه پذیرفته می‌شود. پس جائز است متعبدانه غیبت امام دوازدهم را هم پذیرا شویم و در آن چون‌وچرا نکنیم (همان، ۸۵).

فرا‌تر از این‌ها همه، ابن بابویه می‌کوشد راه‌هایی نیز برای ارتباط با امام دوازدهم و بهره‌مندی از چنین ارتباطی فراروی شیعیان بنهد. او می‌گوید پذیرش بیعت امام و توسل به او با وجود ناآگاهی از مکانش به همین است که غیبت او را متعبدانه قبول کنیم، با ابرار و اخیری که امامت او را پذیرفته‌اند مرتبط شویم، و احادیث صحیح منقول از پیامبر اکرم (ص) و روایات منقول از بزرگان طائفه را — که از تصدیق‌کنندگان پیامبر (ص) و ائمه (ع) و عارفان به کتاب و سنت و نفی‌کنندگان اوصاف باطل از حریم ذات خداوند رسیده، و در آن‌ها به تصریح نام و نسب امام دوازدهم یاد شده است — تأیید کنیم (همان، ۸۱). این‌گونه، ابن بابویه به نحوی در حال نظریه‌مند کردن ارتباطاتی جایگزین ملاقات روبه‌روی امام برای شیعیان در دوره غیبت است.

او با این همه می‌افزاید که امام برای همگان مخفی نیست؛ بلکه اختفاء او تنها در حدی است که جان‌ش حفظ شود. نیز می‌افزاید که چنان جایگاه و پایگاه امام با اخبار و نصوص ائمه پیشین آشکار شده است که تمام امت اسلام او را به نامش می‌شناسند. پس اگر کسی به هدف کسب علم و کمال و برای پرسش از احکام دین در جستجوی امام برآید و به امامت او نیز معترف باشد، امام پاسخ او را خواهد داد؛ اما به طبع خود را از چشم دشمنان پنهان خواهد کرد و به دلیل خوف بر جان خویش آنها را به حضور نخواهد پذیرفت (همان، ۴۷-۵۰).

او در جای دیگر نیز دیگران را موظف به کوشش برای برقراری ارتباط با امامشان می‌شناساند. بدین منظور مناظره‌ای از هشام بن حکم با عمرو بن عبید معتزلی را روایت می‌کند؛ مناظره‌ای که هشام آن را به امر امام صادق (ع) دنبال می‌کند و در ضمن آن به عمرو بن عبید می‌گوید امام هم‌چون قلب است که دیگر اعضاء بدن به رجوع به او از حیرت می‌رهند (ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۲۰۷-۲۰۹). ابن بابویه با آوردن این روایت می‌خواهد به مخاطبان خود نشان دهد که تأثیر بسیاری از امور عالم به رؤیت بصری آنها وابسته نیست. از همین رو، در ادامه می‌افزاید که قلب غائب از دیگر جوارح است و دیده و بوئیده نمی‌شود؛ اما صلاح دیگر اعضا به آن وابسته است (همان، ۲۰۹).

این‌گونه، ابن بابویه دیدار امام دوازدهم و اعمال امامت ایشان به طور مستقیم را نفی نمی‌کند. با این حال، دیده نشدن امام را دلیل بر انقطاع وظائف امامت نمی‌داند. او در امتداد تبیین همین معنا با ذکر روایتی نحوه انتفاع از امام در دوران غیبت را شبیه انتفاع از خورشید پشت ابر می‌نماید (همان، ۴۸۵).

پ) طول عمر امام

از دیگر ابهامات شیعیان آن عصر طول عمر امام دوازدهم بود. در زمان نگارش کتاب *کمال الدین* حدود ۱۰۵ سال از درگذشت امام عسکری (ع) می‌گذشت و این مستلزم آن بود که امام دوازدهم دست‌کم ۱۱۰ سال زیسته باشد. برخوردارای امام از عمری بیش‌تر از نصاب طبیعی عمر انسان ابهاماتی در ذهن شیعیان پدید می‌آورد که نه تنها غیبت که اصل وجود چنین امامی را نیز خدشه‌دار می‌کرد.

برخی می‌گفتند نمی‌توان پذیرفت روایتی دال بر دوازده امام رسیده است و در عین حال، زنده

بودن دوازدهمین امام را در حالی پذیرفت که می‌دانیم یازده نفر از آنان به عمر طبیعی و معمول انسان‌ها در گذشته‌اند. یا باید بگوییم عمر دوازدهمی تا نزدیکی قیامت است یا بگوییم خیر دوازده امام خطاست؛ و دومی معقول‌تر است؛ چرا که امتداد عمر بیش از حالت عادی ممکن نیست.

چنین اشکالاتی حتی پیش از عصر ابن بابویه و در برابر عالمان یک نسل قبل از او نیز مطرح شده بود. برای نمونه، نعمانی توضیح می‌دهد که عموم فرقه‌های منتسب به تشیع در می‌پرسند امام دوازدهم کجا است، غیبتش تا کی ادامه دارد و حال که دست‌کم هشتاد و خرده‌ای سال سن دارد و نیامده، ظهورش چه‌گونه قرار است بعد از این اتفاق بیفتد (نعمانی، ۱۳۹۹ق، ۱۵۷). همین سبب شده بود عالمان شیعی آن دوره‌ها نیز دچار تردید شوند یا از نظریاتی دیگر پیروی کنند. یک نمونه از ایشان همان محمد بن حسن صلت قمی است که در آغاز بحث کردیم. نمونه دیگر ابوسهل نوبختی (د ۳۱۱ق) است که گفته‌اند امام دوازدهم را فرزند امام عسکری می‌دانست؛ اما معتقد بوده با پایان عمر طبیعی وی در ایام غیبت، فرزندش جانشین او شده است و این جانشینی تا زمانی که خدا زمینه ظهور قائم آل محمد (ص) را فراهم کند استمرار خواهد یافت (ابن ندیم، بی‌تا، ۲۵۱؛ برای نمونه از پاسخ‌های ابن بابویه به اقوال وی، نک: ابن بابویه، ۱۳۵۹ش، ۹۰).

ابن بابویه در مقام رویارویی با چنین فضایی نخست می‌کوشد با تکیه بر شهرت اخبار ائمه دوازده‌گانه هر نظریه دیگری درباره امامت را نفی کند (همان، ۷۷). وانگهی، مهم‌ترین راهبرد وی در پاسخ به این اشکال، یادکرد حکایات انسان‌های دیرزی و برخورداران از طول عمر است. او بدین منظور پس از یادکرد روایاتی که در آن‌ها بر طولانی شدن غیبت امام تأکید می‌رود (همان، ۵۲۴)، حکایات مشهور و باورهای عمومی را مرور می‌کند که در آن‌ها به طول عمر برخی اشخاص اشاره شده است؛ حکایت افرادی مثل شداد بن عاد، حباله والیبیه، عبید بن شریه جرهمی، ربیع فزاری، فردی معمر از اهالی مغرب، یا داستان‌هایی همچون بلوهر و بوداسف، شق الکاهن، و آهوی‌های نینوا (همان، ۵۲۲-۶۴۴).

عمده روایات ابن بابویه در این باب نیز همچون بحث وی در باره غیبت انبیاء مبتنی بر روایاتی به وساطت عالمان عامی‌مذهب است. او با نقل روایات مرتبط با تکیه بر اسانید عامه از یک سو می‌خواهد نشان دهد باور به چنین اموری مختص شیعیان امامی نیست؛ همچنان که می‌خواهد مخالفان را به نقد کشد که چه‌گونه این روایات را می‌پذیرند، اما غیبت امام دوازدهم را

انکار می‌کنند.

نتیجه

با بررسی محتوا و سرفصل‌های کتاب *کمال‌الدین* می‌توان دریافت جریان‌ها و گفت‌وگوهای متعددی در عصر ابن بابویه وجود داشته‌اند که این کتاب در مقام رویارویی شیعیان با ایشان تألیف شده است؛ جریان‌هایی درون مکتب تشیع مثل پیروان جعفر بن علی و زیدیه، و متفکرانی خارج از آن هم‌چون برخی معتزلیان و حکیمان و ملحدان. افزون بر این‌ها همه، برخی شیعیان امامی خود نیز با گذشت زمانی طولانی از عصر امام عسکری (ع)، دچار تحیر شده بودند و نظریه غیبت امام عصر (ع) را به دیده تردید می‌نگریستند.

مباحث کتاب حکایت از آن دارد که جریان‌های مذکور موجب شدند ابن بابویه رویارویی با سه گفت‌وگو مختلف را در اثر خویش دنبال کند. اولین گفت‌وگو مهم عصر ابن بابویه که بازتاب گسترده‌ای نیز در کتاب *کمال‌الدین* یافته، اثبات وجود فرزندی برای امام عسکری (ع) و استمرار حجت الهی از طریق او است. بیان استدلال و پاسخ به اشکالات، ذکر علل نیازمندی به امام، صحبت از لزوم اتصال وصیت و خالی نبودن زمین از حجت، تأکید بر علم و عصمت امام، یادکرد توقیعات، بیان روایات مربوط به ولادت امام و روایت اقوال کسانی که دیدار خود با امام را گزارش کرده‌اند مجموعه ادله‌ای است که وی برای تقویت این مدعا به آن‌ها تمسک می‌جوید.

گفت‌وگو دومی که براساس شیوه مباحث کتاب می‌توان به وجود آن در عصر ابن بابویه پی برد، گفت‌وگویی متأثر از شکل‌گیری این پرسش است که اگر وجود امام دوازدهم را بپذیریم، چه‌طور می‌خواهیم غیبت او را ثابت و بین شئون امامتش با چنین غیبتی جمع کنیم. به عبارت دیگر، کسی که هیچ دسترسی به او نیست چه‌گونه می‌خواهد امام باشد. ابن بابویه در کتاب خود به دو شیوه در حل این اشکال می‌کوشد. وی نخست با ذکر شواهدی از غیبت انبیاء پیشین و منتظران آنان و روایاتی که دلایل یک چنین غیبت‌هایی را بیان می‌دارند، از موجه بودن اصل غیبت امام دفاع می‌کند. سپس با ذکر استدلال‌های عقلی و نقلی گوناگون می‌کوشد نشان دهد که غیبت امام نمی‌تواند مانع وی از انجام وظائف امامت شود.

گفت‌وگو سومی که از مجموعه مباحث کتاب می‌توان استنباط نمود، مسئله طول عمر امام عصر

(ع) است. ابن بابویه برای اثبات امکان چنین طول عمری و معقول بودن آن به طول عمر برخی از پیامبران، مردم عادی، یا حتی برخی حیوانات اشاره می‌کند. سپس با ذکر روایاتی متعدد می‌کوشد نشان دهد که تقدیر الهی به طول عمر امام تعلق گرفته است.

منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- ابن ابی شیبیه، عبدالله بن محمد (۱۴۲۵ق)، *المصنف*، الرياض، مكتبة الرشد.
- ۲- ابن بابویه، محمد بن علی (۱۳۵۹ش)، *کمال الدین و تمام النعمة*، به کوشش علی اکبر غفاری، تهران، اسلامیه.
- ۳- _____ (۱۳۹۸ق)، *التوحید*، به کوشش هاشم حسینی طهرانی، قم، جامعه مدرسین.
- ۴- _____ (۱۴۰۳ق)، *معانی الاخبار*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- ۵- _____ (۱۴۱۳ق)، *من لا يحضره الفقيه*، به کوشش علی اکبر غفاری، قم، جامعه مدرسین.
- ۶- _____ (۱۴۱۴ق)، *الاعتقادات*، قم، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
- ۷- ابن ندیم، محمد بن اسحاق (بی تا)، *الفهرست*، بیروت، دار المعرفة.
- ۸- ابو حیان توحیدی، علی بن محمد (۱۹۹۲م)، *مثالب الوزیرین*، به کوشش محمد بن تاویت طنجی، بیروت، دار صادر.
- ۹- احمد بن حنبل (بی تا)، *المسند*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- ۱۰- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۹۸۰م)، *مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین*، به کوشش هلموت ریتز، ویسبادن، فرانتس اشتاینر.
- ۱۱- اشعری، سعد بن عبدالله (۱۳۶۰ش)، *المقالات و الفرق*، تهران، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۲- انصاری، حسن (۱۳۷۸ش)، «ابوسهل نوبختی» *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد پنجم، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۳- آزادی، پرویز (۱۳۹۰ش)، «بررسی جایگاه، اهمیت، و اعتبارسنجی کتاب *کمال الدین و تمام النعمة*»، *مطالعات قرآن و حدیث*، سال چهارم، شماره ۴.

- ۱۴- پاکتچی، احمد (۱۳۶۹ش)، «ابن بابویه» *دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، جلد سوم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۵- حسین، جاسم (۱۳۸۵ش)، *تاریخ سیاسی غیبت امام دوازدهم (ع)*، ترجمه محمدتقی آیت‌اللهی، تهران، امیر کبیر.
- ۱۶- رحمتی، محمدکاظم (۱۳۸۳ش)، «چند نکته درباره کتاب *کمال الدین و تمام النعمة* شیخ صدوق»، *کتاب ماه دین*، سال هشتم، شماره ۷.
- ۱۷- زرسازان، عاطفه (۱۳۹۲ش)، «روش شیخ صدوق در *کمال الدین و تمام النعمة*»، *حدیث پژوهی*، سال پنجم، شماره ۵.
- ۱۸- زریاب خویی، عباس (۱۳۷۳ش)، «ابوالقاسم بلخی» *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد ششم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۱۹- سعیدی، فریده (۱۳۸۵ش)، «جعفر بن علی»، *دانشنامه جهان اسلام*، جلد دهم، تهران، بنیاد دائرةالمعارف اسلامی.
- ۲۰- صداقت کشفی، محمد جواد (۱۳۹۶ش)، «مقایسه رویکرد مهدویت‌نگاری شیخ صدوق و شیخ طوسی»، *پژوهش‌نامه قرآن و حدیث*، شماره ۲۰.
- ۲۱- صفری‌فروشان، نعمت‌الله (۱۳۸۶ش)، «بررسی دو اثر تاریخ‌نگاری شیخ صدوق»، *نامه تاریخ پژوهان*، شماره ۳.
- ۲۲- طالقانی، حسن (۱۳۹۴ش)، *شیخ صدوق*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- ۲۳- طالقانی، حسن (۱۳۹۵ش)، *جستارهایی در مدرسه کلامی قم*، قم، دار الحدیث.
- ۲۴- کمره‌ای، محمد باقر (۱۳۷۷ش)، *حاشیه بر کمال الدین ابن بابویه*، تهران، اسلامیه.
- ۲۵- گذشته، ناصر (۱۳۷۰ش)، «ابن قبه»، *دائرةالمعارف بزرگ اسلامی*، جلد چهارم، تهران، مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- ۲۶- مدرس‌ی طباطبایی، محمد حسین (۱۳۷۴ش)، *مکتب در فرایند تکامل*، ترجمه هاشم ایزدپناه، نیوجرسی، موسسه انتشاراتی داروین.
- ۲۷- مهروش، فرهنگ (۱۳۸۶ش)، *گونه‌شناسی تألیفات دعایی عالمان مسلمان تا عصر ابن طاووس و سیر تحول آن*، پایان‌نامه دکتری علوم قرآن و حدیث، دانشگاه آزاد

۱۲۰ مطالعات تاریخی قرآن و حدیث، شماره ۶۵، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۹۸ ش

اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران.

۲۸- نادم، محمد حسن و افتخاری، ابراهیم (۱۳۹۴ش)، «منابع علم امام از نگاه متکلمان بغداد و

قم»، شیعه پژوهی، شماره ۲.